

مصادیق دعوای مردد (غیرمنجز) و تکلیف دادگاه در مواجهه با آن؛ با تاکید بر رویه قضایی

مصطفی السان^۱، احسان بهرامی^۲، اکبر الماسی^۳

چکیده

خواسته خواهان از دادگاه معمولاً منحصر در یک امر است. در موارد تعدد خواسته نیز، غالباً مشخص است که خواهان دقیقاً از دادگاه چه می‌خواهد؛ با این حال، گاه طرح خواسته‌های متعدد، دادگاه را در احراز این‌که خواهان مشخصاً از این مرجع چه می‌خواهد، با ابهام مواجه می‌سازد؛ مانند طرح خواسته‌های «الزام به اجرای تعهد» و «مطالبه خسارات ناشی از عدم اجرای تعهد» در کنار یکدیگر. این وضعیت که منجر به پیدایش اصطلاح دعوای مردد یا غیر منجز در حقوق دادرسی مدنی شده، با پرسش‌هایی همراه است: نخست، آیا مردد بودن دعوا صرفاً ناشی از مردد بودن خواسته است یا مصادیق دیگری از دعوای مردد نیز قابل تصور است؟ دوم، تکلیف دادگاه در مواجهه با دعوای مردد چیست؟

این مقاله در پاسخ به این پرسش‌ها، با بهره‌گیری از آراء قضایی، نتیجه می‌گیرد که خواسته تنها عامل مردد شدن دعوا نیست، بلکه با توجه به محدوده خواسته، متعلق خواسته، سبب و خوانده دعوا نیز می‌توان مصادیق دیگری از دعوای مردد را تصور کرد؛ همچنین به‌رغم مشابهت ظاهری دعوای مردد و دعوای غیر جزئی موضوع بند ۹ ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، صدور قرار رد دعوا جایز نیست، بلکه دادگاه در مواجهه با بیشتر مصادیق دعوای مردد باید اخطار رفع نقص ارسال و از خواهان اخذ توضیح کند و در رابطه با برخی دیگر از مصادیق دعوای مردد، رسیدگی به دعوا و صدور رأی متناسب ضروری است.

واژگان کلیدی: دعوای مردد، تعارض خواسته‌ها، خواسته غیر منجز، دعوای ظنی یا

احتمالی.

۱. دانشیار گروه حقوق تجارت بین‌الملل و حقوق مالکیت فکری و فضای مجازی، دانشکده حقوق،

mostafaelsan@yahoo.com

دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

۲. دانشجوی دکتری حقوق خصوصی، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. (نویسنده

e_bahramy@sbu.ac.ir

مسئول)

۳. کارشناسی ارشد حقوق خصوصی، دانشکده حقوق، دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری، تهران،

akbaralmasi37@gmail.com

ایران.

درآمد

همان‌طور که از ماده ۵۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی پیداست، درج لاقلاً یک خواسته، یک سبب و یک خواننده اصولاً جهت اقامه دعوا و رسیدگی به آن کفایت می‌کند. با وجود این، گاه برخی از دعاوی دربرگیرنده خواسته‌ها، اسباب یا خوانندگان متعدد است. برای مثال، پس از انعقاد بیع و عدم تحویل مبیع، خریدار طرح دعوا و خواسته را «الزام به تحویل مبیع» و «خسارت تأخیر در تحویل مبیع» اعلام می‌کند. نمونه دیگر، فرضی است که پس از وقوع ظاهری عقد قرض، دعوای اعلام بطلان عقد قرض از سوی قرض‌دهنده مطرح و «صوری بودن عقد» و «فقدان اهلیت قرض‌دهنده» به‌عنوان اسباب دعوا ذکر می‌شود. در مثالی دیگر، پس از انعقاد عقد ضمان و عدم پرداخت دین، مضمون‌له دعوای مطالبه وجه را علیه ضامن و مضمون‌عنه اقامه می‌کند.

در این قبیل موارد آشکار است که تعدد خواسته، سبب یا خواننده به مردد و نامعین شدن دعوا ختم نمی‌شود. به بیان دیگر، در تمام موارد فوق مشخص است که خواسته خواهان از دادگاه چیست، بر چه اسبابی استوار است و از چه اشخاصی مطالبه شده است؛ با این حال، گاه ممکن است خواسته‌های متعدد به‌گونه‌ای مطرح شود که مقصود نهایی خواهان را آشکار نسازد. به عنوان نمونه، ذکر هم‌زمان خواسته‌های «اثبات وقوع بیع» و «اعلام بطلان بیع» سبب می‌شود دادرس در احراز این که آیا خواهان به دنبال احراز صحت بیع است یا اعلام بطلان آن، در دو راهی قرار گیرد. همچنین برخی مواقع ممکن است اسباب متعدد به نحوی ذکر شود که مشخص نشود دعوا بر کدام یک از اسباب استوار شده است. برای مثال، در دعوای تخلیه، اگر بخشی از شرح خواسته دلالت بر «تعدی» به‌مثابه سبب دعوا داشته و بخش دیگر حاکی از «عدم پرداخت اجاره‌بها» به‌عنوان سبب باشد، مشخص نیست که دعوا بر کدام یک از اسباب تکیه زده است. افزون بر این‌ها، گاه خوانندگان متعدد به شیوه‌ای طرف دعوا قرار می‌گیرند که مشخص نیست حق ادعایی خواهان از کدام یک از آن‌ها مطالبه شده است. برای نمونه، چنانچه پس از اتلاف رایانه قابل حمل یک شخص، او دعوای مطالبه خسارت را علیه خوانندگان متعدد مطرح و در دادخواست اشاره کند که نمی‌داند زیان توسط کدام یک از آن‌ها وارد شده، دادگاه در تشخیص خواننده واقعی

ناتوان خواهد بود.

با این اوصاف، در مواردی که خواسته‌ها، اسباب و یا خواندگان دعوا متعدد بوده و ماحصل این وضعیت، نامعین و مردد شدن آن‌ها بین دو یا چند امر است، مفهوم «دعوی مردد» تجلی پیدا می‌کند. این وضعیت، پرسش‌هایی را ایجاد می‌کند که: مصادیق دعوی مردد کدام است؟ آیا مصادیق دعوی مردد صرفاً همان است که پیش‌تر گفته شد یا مصادیق دیگری نیز در این زمینه قابل شناسایی است؟ تکلیف دادگاه در مواجهه با دعوی مردد چیست؟ آیا دادگاه چاره‌ای جز صدور قرار رد دعوا با تکیه بر بند ۹ ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی ندارد؟ پاسخ مثبت چگونه توجیه می‌شود؟ در مقابل، اگر پاسخ منفی است، چه راهکاری در اختیار دادگاه قرار دارد؟ آیا دادگاه می‌تواند اخطار رفع نقص ارسال کند یا از خواهان توضیح بخواهد یا مکلف به شنیدن دعوا است؟

در پاسخ به پرسش‌های فوق، پژوهش خاصی در ادبیات حقوقی کنونی صورت نگرفته است و هرچند تحلیل‌های فقهی و حقوقی ارزشمندی پیرامون دعوی غیر جزمی (موضوع بند ۹ ماده ۸۴) صورت گرفته (محسنی و ملک‌تبار فیروزجایی، ۱۴۰۰/الف: ۱۲۷-۱۳۲؛ مؤذنی و کیخا، ۱۴۰۰: ۱۹۴-۱۷۳؛ خدابخشی، ۱/۱۳۹۹: ۲۱۹-۲۱۶؛ هرمزی، ۱۳۹۴: ۲۸-۲۶؛ شمس، ۱/۱۳۸۵: ۴۶۷؛ نهرینی، ۲/۱۳۹۸: ۳۹۱-۳۹۰؛ مهاجری، ۱/۱۳۹۷: ۳۹۱)، اما دعوی مردد به شرحی که از نظر گذشت، عمدتاً مورد نظر این پژوهش‌ها نبوده است؛ این در حالی است که رویه قضایی سال‌هاست با چالش دعوی مردد که معمولاً از آن تحت عنوان «دعوی غیر منجز»^۱ یاد می‌شود، مواجه است.

با این توضیحات، پاسخ به پرسش‌های پیش‌گفته به روش توصیفی تحلیلی و با مراجعه به منابع کتابخانه‌ای و مطالعه گسترده در رویه قضایی، رسالت اصلی مقاله پیش رو است. به این منظور، ابتدا به شناسایی مصادیق دعوی مردد پرداخته

۱. هرچند از این اصطلاح در تنظیم ماده ۳۳ قانون دیوان عدالت اداری نیز استفاده شده، اما اطلاق آن بر دعوی مردد چندان صحیح نیست و همان‌طور که از ماده ۶۰ قانون دیوان عدالت اداری نیز استنباط می‌شود، چون «منجز» عمدتاً در برابر «معلق» به‌کار می‌رود، منظور از «غیر منجز»، امری است که معلق بر امر دیگری نباشد (جعفری لنگرودی، ۵/۱۳۷۸: ۳۵۲۸؛ واحدی، ۱/۱۳۹۴: ۳۱۰-۳۰۹)؛ این در حالی است که منظور از مردد بودن، نامعین بودن و دوران بین دو یا چند امر است.

و مصادیق دعوای مردد به اعتبار خواسته، محدوده خواسته، متعلق خواسته، سبب و خواننده دعوا روشن می‌شود. در ادامه، تکلیف دادگاه در مواجهه با دعوای مردد مورد تجزیه و تحلیل واقع می‌شود و واکاوی راهکارهای قابل طرح یعنی صدور قرار رد دعوا، ارسال اخطار رفع نقص، اخذ توضیح از خواهان و استماع دعوا مورد نظر قرار می‌گیرد.

۱. مصادیق دعوای مردد

شایع‌ترین مصداق دعوای مردد، دعوایی است که خواسته آن مردد بین دو یا چند امر است. در کنار این مصداق شایع، مصادیق دیگری نیز با توجه به محدوده خواسته، متعلق خواسته، سبب و خواننده دعوا قابل ملاحظه است که در بخش حاضر از نوشتار، به بررسی آن‌ها خواهیم پرداخت.

۱-۱. دعوای مردد به اعتبار خواسته

مطابق بند ۳ ماده ۵۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، «تعیین خواسته» یکی از مندرجات ضروری دادخواست محسوب می‌شود. بر این بنیاد، خواهان باید به گونه‌ای خواسته خویش را در دادخواست درج کند که معین بوده و مردد بین دو یا چند امر نباشد. با وجود این، گاهی اوقات خواسته خواهان از دادگاه، مردد بین دو یا چند امر بوده به نحوی که نمی‌توان تشخیص داد خواهان کدام‌یک را مورد نظر دارد. «به عنوان مثال شخصی به طرفیت دیگری طرح دعوا می‌کند مبنی بر این که مقداری طلا از او خریداری کرده و فروشنده طلا را تحویل نمی‌دهد و از دادگاه می‌خواهد که دادگاه او را به تحویل طلا یا پول آن محکوم کند. طبیعی است در اینجا خواسته غیر منجز و به تعبیری مردد است» (مهاجری، ۱/۱۳۹۷: ۳۹۱).

این مصداق از دعوای مردد صرفاً در وضعیتی که خواهان از حرف «یا» بهره می‌برد، قابل تصور نیست. به دیگر بیان، خواسته‌های متعدد عرضی ممکن است با توجه به تعارض خواسته‌ها به نحوی که قابل جمع نباشند، پیش آید. برای مثال، پس از انعقاد قرارداد بیع و عدم پرداخت ثمن، فروشنده طرح دعوا می‌کند. او در ستون خواسته و شرح آن، از دادگاه می‌خواهد خواننده را به پرداخت خسارت تأخیر در تأدیه ثمن محکوم نماید و بار دیگر، از دادگاه تقاضا می‌کند حکم به تأیید فسخ قرارداد

صادر کند.^۱ در این فرض، هر چند از حرف «یا» استفاده نشده، اما ستون خواسته و شرح آن دلالت بر مردد بودن خواسته دارد؛ زیرا در صورت احراز عدم پرداخت ثمن و صدور حکم به تأیید فسخ، دیگر ثمن مسترد نمی‌گردد و در صورت احراز خسارت تأخیر تأدیه پرداخت ثمن، دیگر قرارداد فسخ نشده است. از این رو، گویا خواهان از دادگاه تقاضا کرده که یا «خاتمه قرارداد» را اعلام کند یا در صورت احراز «بقای آن»، خوانده را به پرداخت زیان دیرکرد محکوم نماید. همچنین است آن‌جا که خواسته‌های متعدّد «الزام به ایفای تعهد» و «مطالبه خسارت ناشی از عدم انجام تعهد» در دادخواست واحد مطرح می‌شوند.^۲ در این مورد نیز، مشخص نیست خواهان قصد دارد با الزام خوانده، به نقطه مطلوب قراردادی (اجرای آن) برسد یا می‌خواهد از اجرای قرارداد صرف نظر کرده و خسارات ناشی از عدم اجرای آن را دریافت کند. به طور مشابه، آن‌جا که خواسته‌های «بی‌اعتباری و انفساخ» در کنار یکدیگر مطرح می‌شود، مشخص نیست خواهان قصد دارد انعقاد قرارداد را زیر سوال ببرد یا ضمن پذیرش انعقاد آن، سودای انحلال قهری آن را در ذهن دارد.^۳

البته گاه تعارض خواسته‌ها به دلیل تعارض میان ستون خواسته و شرح آن است؛ یعنی خواهان در ستون خواسته، یک امر را مطالبه کرده و در شرح خواسته، امر دیگری را تقاضا نموده است. به عنوان نمونه، در دعوای راجع به انحلال قرارداد، ستون خواسته دلالت بر تقاضای «تأیید فسخ قرارداد» دارد؛ در حالی که شرح خواسته حاکی از درخواست «فسخ قرارداد» است.^۴ همچنین است آنجا که ستون خواسته متضمن «ابطال قرارداد» است؛ در حالی که شرح خواسته «اعلام بطلان قرارداد» را نشان می‌دهد.

پرسشی که اکنون پیش می‌آید، این است که آیا طرح خواسته‌های متعدد به‌نحو طولی نیز به شکل‌گیری دعوای مردد ختم می‌شود یا خیر. برای مثال، مالکی را در

۱. دادنامه شماره ۱۹۹ مورخ ۱۳۹۲/۲/۱۹ صادره از شعبه اول دادگاه حقوقی پاکدشت
۲. دادنامه شماره ۹۱۰۶۸۴ مورخ ۱۳۹۱/۸/۲۹ صادره از شعبه هفتم دادگاه تجدیدنظر استان تهران (نقل از افتخار جهرمی و السان، ۱۴۰۱: ۳/۹۳)
۳. دادنامه شماره ۹۴۰۹۹۷۲۲۱۳۱۰۰۵۷۱ مورخ ۱۳۹۴/۶/۲۳ صادره از شعبه اول دادگاه حقوقی فیروزکوه
۴. دادنامه شماره ۹۳۰۹۹۷۰۲۲۹۴۰۰۰۷۲ مورخ ۱۳۹۳/۶/۲۲ صادره از شعبه بیست و پنجم دادگاه تجدیدنظر استان تهران

نظر بگیریید که پس از غصب مالش، اقدام به طرح دعوا نموده است. در این موقعیت، او که نمی‌داند عین مال باقی است یا تلف شده، ابتدا از دادگاه می‌خواهد خواننده را به رد عین مال محکوم نماید. در ادامه، از بیم این که مبدا خواننده اثبات نماید که مال تلف شده و در نتیجه، دعوا رد شود، خواهان از دادگاه تقاضا می‌کند که در صورت تلف مال، خواننده را به پرداخت قیمت آن محکوم کند.^۱ در مثال دیگر، خواهان که الزام خواننده به تنظیم سند رسمی را از دادگاه می‌خواهد، در دوگانگی وجود یا فقدان صورت‌مجلس تفکیکی ملک موضوع نزاع قرار دارد. در حقیقت از آن‌جا که خواهان نمی‌داند ملک موضوع دعوا دارای صورت‌مجلس تفکیکی است یا خیر، خواسته خود را از حالت واحد خارج ساخته و پس از تقاضای الزام خواننده به تنظیم سند رسمی، در ادامه از دادگاه تقاضا می‌کند در صورتی که ملک فاقد صورت‌مجلس تفکیکی است، نسبت به انتقال سند به صورت مشاعی حکم صادر کند.^۲ به عنوان نمونه‌ای دیگر، پس از انعقاد قرارداد بیعی که تصریح به تکلیف فروشنده به تهیه محل توقیف وسیله نقلیه دارد، خریدار اقدام به طرح دعوی الزام به تحویل پارکینگ می‌نماید؛ با این حال، او از دادگاه می‌خواهد در صورت عدم امکان تحویل پارکینگ، خواننده را به پرداخت خسارات ناشی از عدم انجام تعهد محکوم کند.^۳ افزون بر این‌ها، فرضی را در نظر بگیرید که در آن، ملک شخص «الف» توسط دیگری غصب و سپس به شخص ثالث با حسن نیت فروخته شده است. متعاقباً خریدار اقدام به ساخت اعیانی و ایجاد تغییرات عمده در ملک موصوف می‌کند. در ادامه که مالک اصلی از این ماجرا مطلع می‌شود، در دو راهی سرنوشت‌سازی قرار می‌گیرد. از یک سو رویه برخی از دادگاه‌ها این است که در چنین مسأله‌ای، مال مغضوب را در حکم تلف دانسته و شخص «الف» را صرفاً مستحق قیمت آن می‌دانند؛ از دیگر سو برخی از شعب عقیده دارند که استناد به تلف حکمی صحیح نبوده و خلع ید و قلع و قمع مستحذات متصرف شدنی است (جواهرکلام و حدادی اردکانی، ۱۴۰۲: ۱۲۶-۱۳۰). این وضعیت شخص

۱. دادنامه شماره ۹۸۰۹۹۷۸۳۱۰۹۰۱۵۲۵ مورخ ۱۳۹۸/۱۱/۲۹ صادره از شعبه نهم دادگاه حقوقی کرمانشاه

۲. دادنامه شماره ۰۰۲۳۳ مورخ ۱۳۹۳/۰۳/۲۵ صادره از شعبه دویست و نوزدهم دادگاه حقوقی تهران

۳. دادنامه شماره ۹۲۰۹۹۷۰۲۲۰۷۰۰۶۸۴ مورخ ۱۳۹۲/۰۸/۲۹ صادره از شعبه هفتم دادگاه تجدیدنظر استان تهران

«الف» را لاجرم به طرح دعوایی با خواسته‌های متعدد طولی سوق می‌دهد؛ به نحوی که او ابتدا خلع ید و قلع و قمع مستحدثات را از دادگاه تقاضا می‌کند. وانگهی با عنایت به اختلاف نظر یادشده، از دادگاه می‌خواهد در صورتی که به باور این مرجع، مورد از مصادیق تلف حکمی است، خواننده را به پرداخت قیمت ملک محکوم نماید. این وضعیت را می‌توان در دعوای تقسیم ترکه نیز ملاحظه کرد. توضیح آن که، در دعوای تقسیم ترکه از آن جا که خواهان اصولاً نمی‌داند ترکه قابل تقسیم به کدام یک از انواع تقسیم یعنی افزا، تعدیل، رد و فروش است، جمیع انواع تقسیم را در ستون خواسته خاطر نشان می‌سازد. بر این بنیاد، او با ذکر عبارت «تقسیم ترکه و در صورت عدم امکان تقسیم، فروش آن»^۱ از دادگاه می‌خواهد که اگر ترکه قابل تقسیم به افزا است، افزا شود و در غیر این صورت، تقسیم به تعدیل صورت پذیرد. در صورت غیرممکن بودن حالت اخیر نیز، او به ترتیب از دادگاه می‌خواهد که تقسیم ترکه از طریق رد و فروش انجام شود. این وضعیت که از اطلاق واژه «تقسیم» در ماده ۳۰۰ و مواد ۳۱۵ تا ۳۱۷ قانون امور حسبی قابل استنباط است (بهرامی، ۱۴۰۱: ۲۳۱؛ همو، ۱۴۰۰: ۲۶۱) نیز دلالت بر یکی از نمونه‌های بارز درج خواسته‌های متعدد طولی در یک دعوا دارد.

در پاسخ به نظر می‌رسد طرح خواسته‌های متعدد به کیفیت یادشده، از مصادیق دعوای مردد محسوب نمی‌شود؛ زیرا تعدد خواسته زمانی به مردد بودن دعوا می‌انجامد که دقیقاً مشخص نباشد خواهان کدام یک از خواسته‌ها را از دادگاه تقاضا نموده است؛ این در حالی است که در فرض طرح خواسته‌های متعدد طولی، کاملاً آشکار است که خواهان ابتدا از دادگاه یک امر را درخواست می‌کند. در این وضعیت خواهان تنها زمانی که امکان اجابت خواسته نخست وجود ندارد، از دادگاه می‌خواهد که به خواسته دیگر رسیدگی کند؛ در نتیجه، صحبت از مشخص نبودن خواسته بی‌معناست؛ گویا دیدگاه مشابه در ورای ذهن برخی نیز بوده که گفته‌اند اگر خواسته خواهان تحویل مبیع و در صورت تعذر، پرداخت قیمت باشد، خواسته مردد

۱. دادنامه شماره ۱۳۲۷۹۰۳۰۰۱۳۹۰۰۰۰۰ مورخ ۱۴۰۲/۶/۱۹ صادره از شعبه هشتم دادگاه حقوقی زنجان؛ دادنامه شماره ۱۴۰۱۵۰۳۹۰۰۰۰۰۰۰۰۰ مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۸ صادره از شعبه بیست و پنجم دادگاه حقوقی کرمانشاه

محسوب نمی‌شود.^۱

۲-۱. دعوای مردد به اعتبار محدوده خواسته

گاه پراکنده بودن اجزای خواسته در گستره زمان، زمینه را برای تحقق دعوای مردد فراهم می‌سازد؛ برای مثال، آن‌گاه که دعوای مطالبه خسارت تأخیر تأدیه مطرح می‌شود، محدوده خسارت باید تعیین شود و خواهان باید تصریح کند که خسارت تأخیر را در چه بازه زمانی مورد مطالبه قرار داده است. آیا زیان دیرکرد را از زمان تقدیم دادخواست مدنظر دارد یا آن را از زمان ارسال اظهارنامه می‌خواهد؟ به همین ترتیب، غایت این خسارت، صدور حکم است یا اجرای آن؟ نمونه دیگر، دعوایی است که خواهان از دادگاه تقاضا می‌کند خوانده را به اجرای تعهدات قراردادی محکوم کند. در این دعوا، از آنجا که قرارداد طرفین مستمر بوده و سال‌های متمادی از انعقاد آن گذشته، مشخص نیست که خواسته خواهان در کدام بازه زمانی قرار می‌گیرد. به عبارت بهتر، آیا مقصود خواهان، اجرای تعهداتی است که از ابتدا بر عهده خوانده قرار گرفته یا این تعهدات در بازه زمانی دیگری مورد نظر خواهان است؟

با این اوصاف، مصداق یادشده از دعوای مردد را می‌توان در یکی از آرای دادگاه‌های تجدید نظر استان تهران جست‌وجو کرد. در این رأی، پس از مطالبه خسارت تأخیر تأدیه توسط خواهان، دادگاه مقرر می‌دارد: «... در طرح و اقامه دعوی بدوی ... خواهان ساده‌ترین اصول و موازین آمره مقرر قانونیه را مورد رعایت قرار نداده و بدون تعیین خواسته به طور منجز و مشخص صرفاً خواستار مطالبه خسارت تأخیر تأدیه گردیده و بدون آن که به طور معین و مشخص حد ادنا و حد اعلاء (تاریخ آغازین و تاریخ پایانی) خواسته را مشخص و معین داشته باشد ...»^۲ اقامه دعوا نموده است.

۳-۱. دعوای مردد به اعتبار متعلق خواسته

منظور از «متعلق خواسته»، امری است که خواسته راجع به آن است. برای مثال، متعلق خواسته تخلیه، ملک واقع در نشانی مشخص است که پلاک ثبتی معینی دارد. همچنین متعلق خواسته استرداد خودرو، خودرویی است که مشخصات معین

۱. نظریه مشورتی شماره ۷/۱۴۰۰/۷۰ مورخ ۱۴۰۰/۲/۲۹ اداره کل حقوقی قوه قضاییه
 ۲. دادنامه شماره ۹۳۰۹۹۷۰۲۲۲۵۰۰۹۱۵ مورخ ۱۳۹۳/۷/۲۲ صادره از شعبه بیست و پنجم دادگاه تجدید نظر استان تهران

نظیر رنگ، میزان کارکرد و غیره دارد. با این وصف، طبیعی است در مواردی که متعلق خواسته، امری منحصر به فرد است، خواهان باید اوصاف و ویژگی‌های آن را مشخص سازد. برای نمونه، اگر پس از انعقاد عقد اجاره و انقضای مدت، مستأجر از تخلیه خودداری کند، خواسته دعوا یعنی تخلیه باید موصوف به ویژگی‌های عین مستأجره مانند پلاک ثبتی، نشانی و غیره باشد. در غیر این صورت، عدم تعیین کیفیت و ویژگی‌های عین مستأجره، خواسته را در وضعیت نامعین و مردد قرار می‌دهد؛ به نحوی که دادرس متوجه نخواهد شد تخلیه کدام ملک مورد نظر خواهان است.

این قسم از دعوای مردد، با «دعوای مجهول» آنچنان که در آرای فقها مطرح است، شباهت قابل توجهی دارد. دعوای مجهول که ظاهراً برای نخستین بار از سوی شیخ طوسی در کتاب «مبسوط» مطرح شده (علامه حلی، ۶/۱۴۱۳: ۷) و سایر فقها بحث راجع به آن را به نقل از ایشان مطرح می‌کنند، ناظر به فرضی است که اوصاف و ویژگی‌های متعلق دعوا یا به تعبیر فقها «مدعی‌به» توسط خواهان مورد اشاره قرار نگرفته است. برای مثال، اگر شخص ادعا کند که یک اسب یا لباس از مدعی‌علیه طلبکار است، اما به خصوصیات آن اشاره نکند، دعوایش مجهول شمرده می‌شود (شهید اول، ۲/۱۴۱۷: ۸۴؛ شهید ثانی، ۱۳/۱۴۲۳: ۴۳۷-۴۳۶؛ شهید ثانی، ۱/۱۴۱۲: ۲۴۱-۲۴۰؛ محقق حلی، ۴/۱۴۰۸: ۷۳؛ گلپایگانی، ۱/۱۴۱۳: ۲۶۷؛ آشتیانی، ۱۴۰۴: ۸۳؛ موسوی اردبیلی، ۲/۱۳۸۱: ۳۹؛ نجفی، ۴۰/۱۳۶۲: ۱۴۹).^۱

با این اوصاف، مصداق یادشده از دعوای مردد در یکی از دعوای طرح‌شده نزد شعبه هجدهم دادگاه حقوقی شیراز قابل ملاحظه است. در این پرونده، خواهان مدعی است که برخی تجهیزات رایانه‌ای معین را برای تعمیر به خواننده سپرده و چون خواننده از استرداد آن‌ها خودداری می‌کند، اکنون دعوای استرداد مال را علیه او مطرح کرده است. وانگهی از آنجا که به کیفیت و اوصاف این تجهیزات اشاره نمی‌کند، دادگاه خاطر نشان می‌سازد: «... با توجه به این که خواهان نوع و مدل و خصوصیات و کیفیات اموال مورد خواسته را به صورت منجز و قطعی ذکر ننموده‌اند و به لحاظ این که اموال مورد خواسته از جمله اموالی است که به جهت تعدد نوع و مدل و برند

۱. جهت ملاحظه قابلیت یا عدم قابلیت استماع دعوای مجهول از منظر فقها، بنگرید به: زارع، ۱۳۹۸:

آن مشابه فراوانی در بازار دارند و می‌بایست به صورت منجز مشخص گردد تا امکان صدور حکم به استرداد آن برای دادگاه فراهم باشد؛ بنابراین دعوا منجز نبوده ...»^۱.

۴-۱. دعوی مردد به اعتبار سبب

برخی مواقع سبب دعوا نقش غیر قابل انکاری در مردد شدن دعوا دارد. در این موارد، به‌رغم این که خواسته خواهان معین است، اما سببی که دعوا بر آن استوار است، مردد بین دو یا چند امر است؛ به‌گونه‌ای که نمی‌توان تشخیص داد دعوا بر مبنای کدامین سبب مطرح شده است. در این وضعیت، دو فرض قابل تصور است: در فرض نخست، هر یک از سبب‌ها اثر ویژه خود را به دنبال دارد؛ برای مثال، اگر در بخشی از دادخواست تخلیه مشمول قانون روابط موجر و مستأجر مصوب ۱۳۵۶، سبب دعوا «نیاز شخص موجر» اعلام شود و در بخش دیگر، «تفریط» به‌عنوان سبب ذکر شود، با اسباب مختلف‌الاثار مواجه خواهیم بود؛ زیرا اثر سبب نخست، تخلیه با پرداخت تمام حق کسب، پیشه و تجارت است؛ در حالی که به موجب سبب دوم، تخلیه بدون پرداخت وجه مورد حکم قرار می‌گیرد (بند ۳ ماده ۱۵ و سکوت ماده ۱۴ قانون روابط موجر و مستأجر مصوب ۱۳۵۶). در فرض دوم اما، اسباب متعدد همگی واجد یک اثر است؛ به‌عنوان نمونه، اگر در دعوی ابطال مبایعه‌نامه، یک مرتبه «جعل امضا» به مثابه سبب دعوا ذکر شود و در فراز دیگر، «صوری بودن قرارداد» به‌عنوان سبب اعلام شود،^۲ هرچند سبب دعوا مردد است، اما این اسباب همگی اثر واحد یعنی بطلان قرارداد را در پی خواهند داشت. همچنین اگر در دعوی ابطال مزایده، «عدم رعایت تشریفات ابلاغ»، «عدم رعایت فاصله زمانی بین انتشار آگهی و روز فروش» و «از اعتبار افتادن نظریه کارشناسی به جهت انقضای مهلت شش‌ماهه» در عرض یکدیگر جزو اسباب دعوا مطرح شوند، همگی اثر یکسان یعنی ابطال مزایده را به دنبال خواهند داشت.

اینک پرسش قابل طرح این است که اگر اسباب متعدد در عرض یکدیگر نباشند، بلکه در کنار هم جهت توجیه و تبیین خواسته مطرح شوند، آیا می‌توان گفت

۱. دادنامه شماره ۱۴۰۲۱۲۳۹۰۰۰۶۶۵۱۸۱۹ مورخ ۱۴۰۲/۷/۲۴ صادره از شعبه هجدهم دادگاه

حقوقی شیراز

۲. دادنامه شماره ۱۳۹۴/۱۳۹۷۰۲۲۲۷۰۹۱۰۹۹۷۰ مورخ ۱۳۹۱/۱۱/۷ صادره از شعبه بیست و هفتم دادگاه

تجدید نظر استان تهران

دعوا مردد است یا خیر. برای مثال، اگر دعوی تخلیه مشمول قانون روابط موجر و مستأجر مصوب ۱۳۵۶ با تکیه بر اسباب گوناگون اقامه شود، آیا می‌توان دعوا را مردد دانست؟

به منظور یافتن پاسخ، باید بین دو حالت قائل به تفصیل شد: در حالت نخست، هر یک از سبب‌ها اثر ویژه خود را به دنبال دارد؛ مانند دعوی تخلیه مشمول قانون روابط موجر و مستأجر سال ۱۳۵۶ که هم‌زمان بر دو سبب «نیاز شخصی مالک» و «تعدی» استوار است. در این حالت، دقت در اسباب دعوا حاکی از آن است که گویی خواسته خواهان از دادگاه یک امر بسیط یعنی تخلیه نبوده، بلکه دو امر «تخلیه با پرداخت تمام حق کسب، پیشه و تجارت» و «تخلیه بدون پرداخت حق کسب، پیشه و تجارت» را از دادگاه خواسته است. از این رو، این حالت یادآور همان مطالبی است که در خصوص مردد بودن خواسته دعوا از نظر گذشت، اما در حالت دوم، اسباب متعدد همگی واجد یک اثر هستند، نظیر دعوی تأیید فسخ با تکیه بر «خیار عیب» و «خیار غبن» که نتیجه هر دو، انحلال قرارداد و بازگشت عوضین به طرفین است. به نظر می‌رسد که در این حالت، نباید دعوا را مردد دانست؛ زیرا از یک جهت، اسباب یادشده در کنار هم و برای توجیه خواسته مطرح شده‌اند و هرگز حکایت از مردد بودن سبب ندارند؛ از جهت دیگر، این اسباب به مردد شدن خواسته نیز نمی‌انجامند.^۱

پرسش دیگر این است که آیا طرح اسباب متعدد به نحو طولی نیز به تحقق دعوی مردد ختم می‌شود یا خیر. برای مثال، قرارداد بیعی را در نظر بگیرید که در آن، خيارات ساقط نشده است. پس از انعقاد قرارداد و تحویل مبیع، خریدار متوجه می‌شود مبیع معیوب بوده و فاقد اوصاف شرط‌شده ضمن عقد است. او که در اندیشه فسخ قرارداد به سر می‌برد، دعوایی را با خواسته «تأیید فسخ» مطرح می‌کند و از بیم این که مبادا فوریت در اعمال خیار عیب توسط دادگاه احراز نشود، دعوی تأیید فسخ را بر دو سبب به صورت طولی استوار می‌سازد. بر این بنیاد، خواهان ابتدا از دادگاه می‌خواهد با تکیه بر خیار عیب، حکم به تأیید فسخ قرارداد صادر کند و در ادامه،

۱. این در حالی است که از دیدگاه برخی حقوق‌دان‌ها، حالت اخیر نیز حکایت از دعوی مردد دارد (نهرینی، ۲/۱۳۹۸: ۱۶۷-۱۶۴).

از این مرجع تقاضا می‌کند که در صورت عدم احراز فوریت، حکم تأیید فسخ را بر مبنای خیار تخلف از شرط صفت صادر نماید.^۱

در پاسخ به این پرسش، می‌توان از استدلالی که پیش‌تر در خصوص خواسته‌های متعدد طولی ذکر شد، استفاده کرد. بر این بنیاد، به نظر می‌رسد این فرض نیز هیچ دلالتی بر دعوی مردد ندارد؛ زیرا خواهان ابتدا از دادگاه تقاضا کرده که بر اساس سبب «الف» خواسته را مورد ارزیابی قرار دهد و تنها در صورتی که دعوا با تکیه بر این سبب مورد اجابت قرار نمی‌گیرد، به سراغ سبب «ب» رفته و دعوا را بر مبنای آن ارزیابی نماید. از این رو مردد بودن اسباب دعوا بین دو یا چند امر به نحوی که دادگاه نتواند تشخیص دهد دعوا متکی بر کدام سبب است منتفی می‌باشد.

۱-۵. دعوی مردد به اعتبار خوانده

افزون بر مصادیق یادشده، خواننده دعوا نیز نقش مهمی در مردد ساختن دعوا دارد؛ آن‌گاه که خوانندگان متعدد طرف دعوا قرار می‌گیرند، معمولاً دو حالت قابل‌تصور است: در حالت نخست، خواسته دعوا از تمام خوانندگان مطالبه می‌شود؛ مانند دعوایی که در آن، خواهان از دادگاه می‌خواهد خوانندگان را متضامناً محکوم کند. در حالت دوم، خواسته اصلی از برخی از خوانندگان مطالبه می‌شود و سایرین به دلایلی نظیر تسهیل در رسیدگی طرف قرار داده می‌شوند، مانند دعوای الزام به تنظیم سند رسمی که خواهان مکلف است جهت اثبات مالکیت خود، علاوه بر فروشنده، دارنده سند رسمی و ایادی ماقبل خود را نیز طرف دعوا قرار بدهد.^۲

با این همه، ممکن است دادخواست حکایت از این نداشته باشد که خواسته از کدام‌یک از خوانندگان مطالبه شده است. در این وضعیت که دعوا به اعتبار خواننده مردد محسوب می‌شود؛ در حالی که خوانندگان متعدد طرف دعوا قرار گرفته‌اند، خواهان اشاره می‌کند که نمی‌داند حق ادعایی بر عهده کدام‌یک از خوانندگان است. به عنوان نمونه، شخصی که خودروی خود را در مجاورت یک تفرج‌گاه متوقف کرده، متوجه می‌شود که در اثر بازی کودکان، شیشه خودرو شکسته شده است. او

۱. هرچند ماده ۴۳۵ قانون مدنی به لزوم رعایت فوریت در اعمال خیار عیب اشاره کرده، چنین تصریحی در خصوص خیار تخلف از شرط وجود ندارد.

۲. این قبیل خوانندگان در اصطلاحاً، «خواننده تسهیل‌کننده» خطاب می‌شوند (خدابخشی، ۱/۱۳۹۹: ۲۹۴).

که نمی‌داند این خسارت از ناحیه کدام‌یک از آن‌ها وارد شده،^۱ همه را خواننده قرار داده و در دادخواست تقدیم‌شده، مراتب تردید خود را به استحضار دادگاه می‌رساند. در مثالی دیگر، ضمن قرارداد مشارکت در ساخت بین مالک و سازنده، طرفین توافق می‌کنند که سازنده می‌تواند عند الاقتضاء موقعیت قراردادی خویش را به شخص ثالث انتقال دهد. پس از چندی که سازنده به تعهدات خود عمل نمی‌کند، مالک به محل وقوع ملک مراجعه می‌کند و متوجه می‌شود که کارگران شخص دیگری را به عنوان سازنده مورد خطاب قرار می‌دهند. در این وضعیت، مالک از یک سو، احتمال می‌دهد که سازنده با استفاده از شرط ضمن عقد، موقعیت قراردادی خویش را به شخص جدید منتقل نموده است؛ از سوی دیگر اما، این احتمال در ذهن او خطور می‌کند که چه بسا این شخص جدید صرفاً مباشر و بازوی اجرایی طرف قرارداد بوده و هنوز از محتوای شرط ضمن عقد استفاده نشده است. این احتمالات سبب می‌شود که در دعوای الزام به اجرای تعهدات قراردادی، طرف قرارداد و شخص جدید هر دو خواننده قرار گیرند و در دادخواست تقدیم‌شده، خواهان خاطر نشان سازد که بنابر شرحی که گذشت، تعهدات قراردادی بر عهده یکی از خوانندگان قرار دارد.

۲. تکلیف دادگاه در مواجهه با دعوای مردد

دعوای مردد به شرحی که گذشت، حجم قابل توجهی از دعوای را به خود اختصاص داده است؛ با این حال، تکلیف دادگاه در رویارویی با آن، در هیچ یک از مقررات کنونی به‌ویژه مواد قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی به‌صراحت مورد اشاره قرار نگرفته است. از این رو، در بخش حاضر از نوشتار، به کنکاش پیرامون این مسأله خواهیم پرداخت.

۲-۱. صدور قرار رد دعوا

آنچنان که رویه غالب دادگاه‌ها نشان می‌دهد، تکلیف دادگاه در مواجهه با دعوای مردد، صدور قرار رد دعوا با تکیه بر بند ۹ ماده ۸۴ و ماده ۸۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی است.^۲ به منظور روشن ساختن

۱. در عالم ثبوت، این وضعیت با اصطلاح «سبب مجمل» ارتباط پیدا می‌کند (برای مطالعه بیشتر درباره سبب مجمل، بنگرید به: افشار قوچانی و حسینی، ۱۳۹۳: ۱-۲۲).

۲. دادنامه شماره ۱۹۹ مورخ ۱۳۹۲/۲/۱۹ صادره از شعبه اول دادگاه حقوقی پاکدشت؛ دادنامه شماره ۹۲۰۹۹۷۰۲۶۹۵۰۰۹۰۰ مورخ ۱۳۹۲/۷/۲۹ صادره از شعبه پنجاه و دوم دادگاه تجدید نظر استان تهران؛

پیوند و ارتباط دعوی مردد و دعوی غیر جزمی، می‌توان گفت که منجز و معین نبودن خواسته، محدوده خواسته، متعلق خواسته و سبب دعوا کاشف از این است که خواهان در اقامه دعوا جازم نیست؛ برای مثال، وقتی دو خواسته «تأیید فسخ» و «تأیید انفساخ» قرارداد در عرض هم قید می‌شوند، این گونه استنباط می‌شود که خواهان احتمال می‌دهد انحلال عقد از جنس فسخ نباشد یا به عکس؛ به همین خاطر، خواسته دیگری را اضافه کرده است.^۱ این استدلال در رابطه با جایی که سبب دعوا مردد است نیز قابل تصور می‌باشد. به عنوان نمونه، آن گاه که در بخشی از شرح خواسته، سبب دعوا «خیار عیب» درج و در بخش دیگر، «خیار تدلیس» اعلام می‌شود، احتمالی بودن دعوا آشکار است؛ چراکه اگر خواهان نسبت به اثرگذاری یک سبب اطمینان داشت، هرگز اسباب را در عرض یکدیگر نمی‌آورد.

با این همه، نسبت به شمول بند ۹ ماده ۸۴ نسبت به دعوی مردد، تردیدهای قابل‌اعتنایی وجود دارد. در واقع، چون مقرره یادشده از آرای فقها اقتباس شده،^۲ باید در تفسیر و استناد به آن، موازین فقهی را نیز در نظر گرفت. بر این اساس، باید گفت که:

اولاً، در دیدگاه‌های فقهی، دعوی ظنی یا احتمالی دایر مدار یک فرض ساده مورد اشاره قرار گرفته و آن در جایی است که خواسته، سبب و خواننده دعوا واحد بوده و خواهان تنها اصل استحقاق خود را با احتمال و گمان مطرح می‌کند (طباطبایی، بی‌تا: ۷۱۹؛ مقدس اردبیلی، بی‌تا/۱۲: ۱۲۵؛ تبریزی، بی‌تا: ۱۲۸؛ قمی، ۲/۱۴۲۸: ۶۲۷؛ نراقی، ۱۷/۱۴۱۵: ۱۴۹). برای مثال، در دعوی مطالبه وجه علیه شخص «الف»، خواهان

دادنامه شماره ۹۳۰۹۹۷۰۲۲۹۴۰۰۰۷۲ مورخ ۱۳۹۳/۶/۲۲ صادره از شعبه بیست و پنجم دادگاه تجدید نظر استان تهران؛ دادنامه شماره ۹۳۰۹۹۷۰۲۲۲۵۰۰۹۱۵ مورخ ۱۳۹۳/۷/۲۲ صادره از شعبه بیست و پنجم دادگاه تجدید نظر استان تهران؛ دادنامه شماره ۱۴۰۲۱۲۳۹۰۰۰۶۶۰۶۹۵۴ مورخ ۱۴۰۲/۷/۲۴ صادره از شعبه بیست و دوم دادگاه حقوقی شیراز؛ دادنامه شماره ۱۴۰۲۱۲۳۹۰۰۰۶۶۵۱۸۱۹ مورخ ۱۴۰۲/۷/۲۴ صادره از شعبه هجدهم دادگاه حقوقی شیراز؛ این در حالی است که به باور برخی، بند ۹ ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی در رویه قضایی متروک مانده و کمتر مورد استناد دادرسان قرار می‌گیرد (محسنی و ملک‌تبار فیروزجایی، ۱۴۰۰/الف: ۱۳۲؛ همان‌ها، ۱۴۰۰: ۱۴۲/ب).

۱. ظاهراً برخی با در نظر گرفتن این پیوند و ارتباط، صرفاً خواسته غیرمنجز را ذیل بحث راجع به بند ۹ ماده ۸۴ مطرح کرده‌اند (یوسف‌زاده، ۱۳۹۱: ۳۱۸-۳۱۹).

۲. به عنوان نمونه، بنگرید به: طباطبایی، بی‌تا: ۷۱۹؛ مقدس اردبیلی، بی‌تا/۱۲: ۱۲۵؛ تبریزی، بی‌تا: ۱۲۸؛ قمی، ۲/۱۴۲۸: ۶۲۷؛ نراقی، ۱۷/۱۴۱۵: ۱۴۹.

احتمال می‌دهد که از «الف» طلبکار است؛ یعنی استقرار طلب بر عهده خواننده را با قاطعیت و جزم ادعا نمی‌کند. گویا این امر مدنظر برخی از استادان حقوق نیز بوده که در شرح دعویٰ غیر جزمی در آرای فقها گفته‌اند: «هیچ‌کس حاضر نیست که در عرض حال شفاهی یا کتبی خود اظهار کند که من گمان دارم یا احتمال می‌دهیم که فلان مبلغ از فلان کس، طلب دارم. چنین آدمی در خارج وجود ندارد. پس این‌همه بحث در اطراف این امر [دعویٰ غیر جزمی] نباید به راه انداخت» (جعفری لنگرودی، ۷۰۲: ۲/۱۴۰۱). از این رو، نظرات فقها که در بند ۹ ماده ۸۴ منعکس شده، اساساً ناظر به دعویٰ مردد آن‌چنان‌که در این پژوهش مورد اشاره قرار گرفت نیست؛

ثانیاً، از دیدگاه فقها، عدم قابلیت استماع دعویٰ احتمالی، اجماعی نبوده و از موارد اختلافی محسوب می‌شود. در این زمینه، برخلاف برخی که نظر به عدم استماع این دعوا دارند (محقق حلی، ۷۳: ۴/۱۴۰۸)، عده‌ای باور به پذیرش آن داشته (فخر المحققین، ۴/۱۳۸۷: ۳۲۷) و بعضی نیز با تفصیلاتی قائل به شنیدن آن هستند (نقل از گلپایگانی، ۱/۱۴۱۳: ۲۷۳-۲۷۲).^۱ به‌همین خاطر، گسترش دایره شمول بند ۹ ماده ۸۴ که شدیداً مورد اختلاف فقها بوده، به مصادیق دعویٰ مردد چندان قابل قبول به‌نظر نمی‌رسد؛

ثالثاً، اصل قابل‌استماع بودن دعویٰ که ریشه در موازین فقهی داشته و در حقوق موضوعه نیز مورد اشاره قرار گرفته (خدابخشی، ۱/۱۳۹۹: ۲۳۷؛ فرحزادی و میرنژاد بروجنی، ۱۳۹۹: ۱۸۶-۱۸۳)، مانع از تفسیر موسع موانع شنیدن دعوا نظیر آن‌چه در بند ۹ ماده ۸۴ آمده، می‌باشد؛

رابعاً، استناد به بند ۹ ماده ۸۴ در صورتی صحیح است که امکان معین ساختن دعوا با ارسال اخطار رفع نقص و اخذ توضیح از خواهان منتفی باشد؛ بنابراین باید در استناد به بند ۹ ماده ۸۴ در رویارویی با دعویٰ مردد درنگ کرد و پاسخ نهایی را پس از طرح و ارزیابی راهکارهای آتی ارائه نمود.

۱. جهت ملاحظه تفصیل این بحث، بنگرید به: محسنی و ملک‌تبار فیروزجایی، ۱۴۰۰/الف: ۱۲۷-

۲-۲. ارسال اخطار رفع نقص

تکلیف دادگاه در رویارویی با دعوای مردد نه از بند ۹ ماده ۸۴، بلکه از ماده ۵۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی قابل‌اصطیاد است. توضیح آن که، مطابق بند ۳ ماده ۵۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، «تعیین» خواسته، یکی از مندرجات دادخواست است. به باور ما، واژه «تعیین» درحالی در این بند مورد تصریح قرار گرفته که در بندهای دیگر این مقرر ملاحظه نمی‌شود. به عبارت دقیق‌تر، علاوه بر این که لفظ «تعیین» به معنای «درج» می‌باشد، دلالت بر لزوم «معین بودن» یا «مردد نبودن» خواسته نیز دارد. بر این اساس، اگر خواسته دعوا معین نبوده، بلکه مردد باشد (اعم از این که محدوده یا متعلق خواسته مردد باشد)، مدیر دفتر دادگاه وظیفه دارد مطابق ماده ۵۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، اخطار رفع نقص صادر کرده و از خواهان بخواهد که خواسته خود را از حالت مردد خارج ساخته و معین کند. این دیدگاه با دقت در نظرات برخی از استادان حقوق استوارتر می‌شود. از نظر ایشان: «در صورتی که خواسته نوشته شده در قسمت مخصوص با خواسته مذکور در «شرح دادخواست» تعارض داشته باشد (برای مثال نخستین تخلیه ید و دومی خلع ید باشد)، صدور اخطار رفع نقص توسط دفتر در این مورد برای تعیین خواسته ... الزامی است» (شمس، ۱۳۸۵/۲: ۳۷-۳۸).^۱ این دیدگاه را می‌توان در یکی از آرای شعبه پنجاه و پنجم دادگاه تجدید نظر استان تهران نیز ملاحظه کرد. مطابق یکی از آرای که این مرجع صادر نموده: «... اقتضاء داشته قبل از ورود در پرونده دادگاه طی احضاریه‌ای^۲ مراتب تنجیز خواسته را به اطلاع تجدید نظر خواه می‌رساند؛ این در حالی است که دادگاه با ورود در ماهیت امر و جلب نظر کارشناسی مبادرت به صدور قرار به کیفیت مطروحه نموده است...»^۳.

به همین ترتیب، تکلیف مشابه در رابطه با سبب مردد وجود دارد. در حقیقت، مطابق بند ۴ ماده ۵۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی:

۱. جهت ملاحظه دیدگاه مشابه، بنگرید به: محسنی و حیدری، ۱۳۹۹: ۷.

۲. به نظر می‌رسد منظور «اخطاریه» یا «احضاریه» باشد.

۳. دادنامه شماره ۲۵۵/۲۳۸۰۰۰۹۹۷۰۹۵۰ مورخ ۱۳۹۵/۳/۸ صادره از شعبه پنجاه و پنجم دادگاه تجدید نظر استان تهران

«تعهدات و جهاتی که به موجب آن خواهان خود را مستحق مطالبه می‌داند بطوری که مقصود واضح و روشن باشد»، یکی از مندرجات ضروری دادخواست است. بر این بنیاد، در مواردی که سبب دعوا واضح و روشن نیست؛ نظیر آن‌جا که اسباب متعدد به نحو عرضی مطرح می‌شوند، دادگاه باید در راستای اجرای ماده ۵۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، اخطار رفع نقص صادر کرده و از خواهان بخواهد که سبب دعوا را از حالت مردد خارج ساخته و معین کند.^۱

با این همه، ارسال اخطار رفع نقص ممکن است تکلیفی ما لا یطاق بر عهده مدیر دفتر دادگاه قرار دهد؛ زیرا عرفاً نمی‌توان از دفتر دادگاه انتظار داشت که مردد بودن خواسته یا سبب دعوا را به ویژه آنجا که ناشی از تعارض خواسته‌ها با یکدیگر است، به راحتی تشخیص دهد و در نتیجه، اخطار رفع نقص ارسال کند؛ مثلاً این که از مدیر دفتر انتظار داشته باشیم مردد بودن خواسته‌های «اعلام بطلان قرارداد» و «ابطال قرارداد» را تشخیص دهد، بی‌شک از مصادیق تکلیف ما لا یطاق است. به همین خاطر، در این‌جا، نقش قاضی در ارسال اخطار رفع نقص با تکیه بر ماده ۶۶ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی پُررنگ‌تر از سایر موارد نیازمند صدور اخطار رفع نقص خواهد بود. گویا این امر مدنظر قضات شعبه هجدهم دادگاه تجدید نظر استان نیز بوده که در رویارویی با دعوای مردد، مقرر داشته‌اند: «... چنانچه به نظر دادگاه رسیدگی کننده خواسته اعلامی تنجیز نشده بود لزوماً می‌بایست پرونده را در اجرای ماده ۶۶ از قانون آیین دادرسی مدنی به دفتر دادگاه اعاده تا مدیر دفتر شعبه با ارسال اخطاریه برای وکلای وی نسبت به رفع نقص اقدام و چنانچه در موعد مقرر رفع نقص نمی‌نمودند آنگاه با قرار صادره از ناحیه دفتر شعبه دادخواست مردود اعلام می‌گردید که در مانحن فیه بدین گونه عمل نشده است...»^۲.

۱. بدیهی است که در تمام این حالات، اگر پس از ارسال اخطار، نقص برطرف نشود، مدیر دفتر مکلف است مطابق ماده ۵۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، قرار رد دادخواست را صادر کند.

۲. دادنامه شماره ۹۳۰۹۹۷۰۲۲۱۸۰۰۱۶ مورخ ۱۳۹۳/۴/۲۴ صادره از شعبه هجدهم دادگاه تجدید نظر استان تهران

۳-۲. اخذ توضیح از خواهان

به‌رغم کارایی راهکار پیشین، اعمال آن در مواردی که مدیر دفتر به تکلیف خود عمل نمی‌کند، نیاز به تأمل دارد. به دیگر سخن، پرسش این است که در صورت عدم ارسال اخطار رفع نقص توسط مدیر دفتر و عدم نظارت دادگاه در حدود ماده ۶۶ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، چه تصمیمی باید در قبال دعوی مردم گرفت؟

در پاسخ، راه حل را باید در ماده ۹۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی جست‌وجو کرد. بر این اساس، دادگاه باید به خواهان اخطار دهد که حسب مورد خواسته، محدوده خواسته، متعلق خواسته یا سبب دعوا را از حالت مردم خارج ساخته و معین کند. بدیهی است در صورتی که خواهان همکاری لازم را نداشته باشد، زمینه برای صدور قرار ابطال دادخواست توسط دادگاه فراهم خواهد بود.^۱ این راهکار را می‌توان در یکی از آرای صادره از شعب دادگاه تجدید نظر استان تهران ملاحظه کرد. مطابق مندرجات این رأی، مرجع تجدید نظر پس از مواجهه با دعوی با خواسته صدور حکم بر «بی‌اعتباری و انفساخ صورت جلسه مورخ ۱۳۹۳/۱۱/۲۱»، این گونه اظهار نظر می‌کند: «... تکلیف دادگاه این بوده است که اگر تردید بین دو خواسته و عدم تنجیز آن باشد نسبت به رفع نقص از طریق ارسال اخطاریه یا اخذ توضیح در جلسه اول دادرسی اقدام نماید که به این موضوع عمل نشده است...»^۲.

اگر دادگاه به مفاد ماده ۹۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی نیز عمل نکند، دادگاه تجدید نظر باید پس از تجدید نظرخواهی از رأی صادره، در راستای اجرای ماده ۳۵۰ این قانون، خواهان را مکلف به رفع نقص کند.

۱. ممکن است گفته شود در جایی که خواهان حاضر می‌شود، اما توضیحات او دعوا را از حالت مردم خارج نمی‌سازد، امکان صدور قرار ابطال دادخواست وجود نخواهد داشت؛ زیرا به تصریح ماده ۹۵، این ضمانت اجرا ناظر به فرض عدم حضور خواهان است. در مقابل اما، به نظر می‌رسد اعمال ضمانت اجرای مقرر مذکور، تابع ناتوانی دادگاه در اظهار نظر در ماهیت دعواست؛ نه عدم حضور خواهان. از این رو، حتی اگر خواهان حضور پیدا کند و به جهت عدم کفایت توضیحات او در راستای معین شدن دعوا، دادگاه نتواند در ماهیت اظهار نظر نماید، صدور قرار ابطال دادخواست شدنی است.

۲. دادنامه شماره ۹۴۰۹۹۸۲۲۱۳۱۰۰۳۶۱ مورخ ۱۳۹۴/۱۲/۱۷ صادره از شعبه هشتم دادگاه تجدید نظر استان تهران

به موجب این مقرر، شعبه تجدیدنظر لزوم معین ساختن دعوا را به اطلاع خواهان رسانده و در صورت عدم رفع نقص توسط خواهان دعوی بدوی در مهلت مقرر، رأی صادره را نقض و قرار رد دعوی بدوی را صادر خواهد کرد؛ با این حال، شگفت‌انگیز است که در یکی از پرونده‌ها، شعبه پنجاه و دوم دادگاه تجدیدنظر استان تهران، از اجرای مقرر اخیر خودداری کرده و جهت منجز ساختن خواسته، پرونده را به دادگاه نخستین ارجاع داده است. در دادنامه صادره در این پرونده می‌خوانیم: «نظر به این که به شرح دادنامه تجدیدنظرخواسته، دادگاه در تشخیص خواسته خواهان بدوی، تردید داشته است، لازم بوده است در اجرای مواد ۵۳ و ۵۴ قانون آیین دادرسی مدنی، بر تنجیز خواسته اقدام می‌کرد، سپس انشا رأی می‌نمود. بنابراین با توجه به ماده ۳۵۳ قانون آیین دادرسی مدنی، با نقض دادنامه تجدیدنظرخواسته، پرونده را جهت اقدام قانونی به دادگاه بدوی اعاده می‌گرداند...»^۱. به‌طور مشابه، در یکی دیگر از آرای محاکم تجدیدنظر استان تهران آمده است: «... اگرچه خواسته‌های مطروحه از حیث آثار دارای شرایط متفاوت بوده و امکان دادرسی راجع به هر دو خواسته وجود نداشته مع الوصف اقتضاء داشته دادگاه رسیدگی کننده با ارسال اخطاریه برای تجدیدنظر خواه تکلیف می‌نموده یکی از دو خواسته را منجزاً جهت دادرسی مشخص نماید ... [لذا] دادگاه با انطباق تجدیدنظرخواهی با بند ه ماده ۳۴۸ قانون آیین دادرسی مدنی، ضمن نقض دادنامه تجدیدنظرخواسته پرونده امر را جهت ارسال احضاریه برای تنجیز خواسته ... به دادگاه صادر کننده قرار منقوض اعاده می‌نماید...»^۲.

به هر روی، گاه نه ارسال اخطار رفع نقص میسر بوده و نه اخذ توضیح از خواهان به شرحی که در ماده ۹۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی ذکر شده، ممکن است. برای نمونه، قراردادی را در نظر بگیرید که در آن درج شده که در صورت عدم پرداخت هر یک از چک‌های خریدار، قرارداد منفسخ می‌شود. پس از انعقاد قرارداد و عدم کارسازی وجه نخستین چک، دعوایی به خواسته «تأیید انفساخ» از سوی فروشنده اقامه می‌شود. پس از بررسی دادخواست توسط مدیر

۱. دادنامه شماره ۹۲۰۹۹۷۰۲۶۹۵۰۶۲۷ مورخ ۱۳۹۲/۵/۲۹ صادره از شعبه پنجاه و دوم دادگاه تجدیدنظر استان تهران

۲. دادنامه شماره ۹۳۰۹۹۸۰۲۳۷۸۰۰۲۱۳ مورخ ۱۳۹۴/۸/۱۰ صادره از شعبه پنجاه و پنجم دادگاه تجدیدنظر استان تهران

دفتر و تأیید دادگاه، وقت دادرسی به طرفین ابلاغ می‌شود. در جلسه دادرسی، خواهان به‌جای این که بر مبنای خواسته مندرج در دادخواست پیش رود، بارها از «تأیید فسخ» سخن می‌گوید. آن‌چه در این میان آشکار می‌باشد، مردد بودن خواسته با توجه به تعارض مندرجات دادخواست با اظهارات خواهان در جلسه اول دادرسی است؛ با وجود این، از یک سو، امکان ارسال اخطار رفع نقص وجود ندارد؛ چون اولاً، خواسته مندرج در دادخواست اساساً با نقص همراه نبوده است؛ ثانیاً، زمان ارسال اخطار رفع نقص پیش از تشکیل جلسه دادرسی است. از سوی دیگر، اخذ توضیح از خواهان نیز ممکن نمی‌باشد؛ زیرا ماده ۹۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی اساساً ناظر به فرضی است که اظهارات خواهان در دادخواست نیازمند توضیح باشد؛ حال آن که در فرض پیش رو این گونه نیست.^۱ با این اوصاف، پرسش این است که در این قبیل موارد که تعارض دادخواست با اظهارات خواهان در جلسه دادرسی منجر به مردد گشتن دعوا می‌شود، تکلیف دادگاه چیست؟

در پاسخ به نظر می‌رسد اگر اظهارات جدید خواهان به گونه‌ای باشد که مشمول تغییرات ماده ۹۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی تلقی شود، دعوا هرگز مردد نبوده و رسیدگی بر اساس اظهارات جدید خواهان انجام خواهد شد؛ در غیر این صورت، شاید بتوان با تکیه بر ماده ۱۹۹ قانون پیش‌گفته، این مجوز را به دادگاه داد که خواهان را به معین ساختن دعوا رهنمون سازد. با این حال، اجرای این مقرر به ویژه در فرضی که خواهان اعلام کند اظهارات مطرح‌شده در جلسه دادرسی را می‌پذیرد، با چالش بسیار جدی مواجه خواهد بود. در این فرض، ضرورت رعایت اصل تناظر، اصل عدم امکان تجدید جلسه (موضوع ماده ۱۰۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی) و اصل تغییرناپذیری دعوا^۲

۱. گذشته از این‌ها، برخلاف نظر برخی از دادگاه‌ها (دادنامه شماره ۱۰۴۲ مورخ ۱۳۹۳/۹/۱۹ صادره از شعبه دوم دادگاه حقوقی شهریار؛ دادنامه شماره ۹۴۰۹۹۷۰۲۲۵۰۰۰۶۱۸ مورخ ۱۳۹۴/۶/۳۱ صادره از شعبه چهل و نهم دادگاه تجدید نظر استان تهران) همچنان امکان استناد به بند ۹ ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی در موضوع حاضر وجود ندارد؛ زیرا علاوه بر مطالبی که پیرامون عدم سنخیت این مقرر با دعوای مردد گفته شد، اساساً این قسم از دعوای مردد، عاری از هرگونه احتمال در زمان اقامه بوده است؛ این درحالی است که بند ۹ ماده ۸۴ جزو شرایط اقامه دعوا بوده و باید صرفاً در زمان طرح دعوا مورد استناد قرار گیرد.

۲. به منظور مطالعه درباره این اصل، بنگرید به: السلان و محمودی، ۱۳۹۷: ۴۷۳-۴۹۱؛ غمامی و محسنی، ۱۳۹۶: ۱۵۳-۱۵۵.

همگی مانع از اعمال ماده ۱۹۹ در این زمینه می‌شوند. گذشته از این‌ها، با توجه به قرارگیری ماده ۱۹۹ در بخش ادله اثبات دعوا، گسترش دامنه مفاد آن به بحث این نوشتار صحیح نمی‌باشد؛ بنابراین در جایی که منشأ دعوای مردد، تعارض دادخواست با اظهارات خواهان در جلسه دادرسی است، بهتر است رسیدگی به دعوا به همان کیفیتی که از دادخواست پیداست انجام شود.

۴-۲. استماع دعوا

اکنون که تکلیف دادگاه در مواجهه با دعوای مردد به اعتبار خواسته، محدوده خواسته، متعلق خواسته و سبب دعوا روشن شده، چالش بسیار مهمی پیرامون دعوای مردد به اعتبار خوانده قابل طرح می‌باشد؛ توضیح آن که، وقتی خوانندگان متعدد طرف دعوا قرار می‌گیرند و خواهان اعلام می‌کند که حق ادعایی او صرفاً بر عهده یکی از خوانندگان است، لکن این خوانده را مشخص نمی‌کند، این پرسش مطرح می‌شود که تکلیف دادگاه در رویارویی با این دعوا چیست. به دیگر بیان، آیا این دعوا باید شنیده شود یا خیر؟ پاسخ به این پرسش، از این حیث واجد اهمیت است که در این حالت، امکان ارسال اخطار رفع نقص وجود ندارد؛ زیرا بند ۲ ماده ۵۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی صرفاً از خواهان خواسته که نام خوانده یا خواندگان را درج نماید و او نیز به وظیفه خود عمل کرده است.

در پاسخ ممکن است گفته شود که این دعوا نباید شنیده شود؛ زیرا:

نخست، حتی اگر بینه آورده شود یا خواندگان اقرار کنند که حق بر عهده آن‌هاست، اما همچنان مشخص نکنند که بر عهده کدام یک است، فایده‌ای در شنیدن این دعوا وجود ندارد (طباطبایی یزدی، ۱۳۷۸/۲: ۴۴)؛

دوم، اگر این دعوا را به اعتبار خواندگان تجزیه کنیم، نتیجه حکایت از همان دعوایی دارد که بند ۹ ماده ۸۴ ناظر به آن است. در واقع، در این قسم از دعوای مردد، گویی خواهان، به جای آن که چند دعوای احتمالی علی حده علیه چند خواننده مطرح کند، این امر را در قالب تقدیم دادخواست واحد به منضم ظهور رسانده است. در نتیجه ضمانت اجرای این قسم از دعوای مردد، همان است که در بند ۹ ماده ۸۴ آمده است؛

سوم، شنیدن این دعوا، نوعی ترجیح بلامرجح محسوب می‌شود. به بیان بهتر،

وقتی استقرا در قانون نشان می‌دهد که هدف قانون‌گذار، وضع ضمانت اجرا جهت خروج دعوا از حالت مردد به معین است، منطقی نیست این نوع از دعوا به نحو مردد استماع شود؛

چهارم، استماع این دعوا راه را برای تقلب نسبت به دعاوی مشمول بند ۹ ماده ۸۴ باز می‌کند. به عبارت دقیق‌تر، خواهانِ دعوایی که مشمول مقرره یادشده است، می‌تواند با افزودن نام شخصی دیگر در ستون خواننده، از اعمال این مقرره و رد دعوا جلوگیری کند. در این موقعیت، به جای این که خواهان بگوید احتمال می‌دهم از خواننده طلبکار باشم، با اضافه کردن خواننده‌ای دیگر و بیان این که از یکی از خوانندگان طلبکار است، دعوا را از گزند قرار رد نجات می‌دهد.

با این همه، با توجه به دلایل و مستندات موجود در نظام حقوقی کشورمان، به نظر می‌رسد که مجال رد این قسم از دعوی مردد وجود ندارد و لاجرم باید استماع شود؛ زیرا:

اولاً، رسیدگی به چنین دعوایی بدون فایده نیست؛ زیرا چه بسا یکی از خوانندگان اقرار نماید یا دلایل خواهان مانند شهادت شهود بتواند استقرار دین بر عهده برخی از خوانندگان را اثبات نماید (موسوی خمینی، ۱۴۲۱: ۸۲۹)؛

ثانیاً، قیاس این نوع از دعوی مردد با آنچه در بند ۹ ماده ۸۴ ذکر شده، مع الفارق است. به بیان دقیق‌تر، در این قسم از دعوی مردد، خواهان جزم دارد که ادعای او نسبت به یکی از خوانندگان وارد بوده و تنها در رابطه با شخص مورد نظر ظن و گمان دارد؛ این در حالی است که در دعوی مشمول بند ۹ ماده ۸۴، چنین جزمی وجود ندارد؛

ثالثاً، نحوه تنظیم بند ۲ ماده ۵۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی در مقایسه با بندهای ۳ و ۴ آن، ترجیح بلامرجح را منتفی می‌سازد. آری، برخلاف تأکیدی که قانون‌گذار در بندهای ۳ و ۴ راجع به مردد نبودن خواسته و سبب دعوا داشته (با مطرح ساختن واژگان «تعیین» و «واضح و روشن»)، ذکر مشخصات خواننده را جهت به جریان افتادن دادخواست و رسیدگی به دعوا کافی دانسته و نیاز به معین بودن آن ندیده است؛

رابعاً، حتی اگر قول به پذیرش این دعوا زمینه را برای سوءاستفاده فراهم کند،

نمی‌توان از این امر در دفاع از نشنیدن این دعوا استفاده کرد؛ زیرا شخصی که به دنبال سوء استفاده و تقلب نسبت به قانون است، می‌تواند به جای راهکار ارائه شده، در اقدامی ساده‌تر، ادعای خود را بدون هرگونه احتمال مطرح کند؛ خامساً، اقتضای عمومات ادله‌ای که دلالت بر وجوب فصل خصومت بر اساس بینه و اقرار دارد، این است که دعوا شنیده شود (طباطبایی یزدی، ۱۳۷۸/۲: ۴۵، سبزواری، ۱۳۸۸/۲۷: ۶۶)؛ بنابراین بهتر است دادگاه به دعوی که به اعتبار خواندگان مردد است، رسیدگی کرده و بر اساس دلایل و مدارک ارائه‌شده، رأی مقتضی را صادر کند.

برآمد

۱- دعوا ممکن است با توجه به خواسته، محدوده خواسته، متعلق خواسته، سبب و خواننده آن مردد محسوب شود. بر این بنیان، اگر در نتیجه طرح خواسته‌های متعدد در عرض یکدیگر، دادگاه نتواند تشخیص دهد که به‌راستی، خواهان چه خواسته‌ای از این مرجع دارد، دعوا مردد تلقی می‌شود. همچنین، در خواسته‌هایی که اجزای آن در گستره زمان پراکنده است مانند مطالبه خسارت تأخیر در تأدیه، عدم اشاره به بازه‌ای که خواسته در محدوده آن مورد مطالبه قرار گرفته، منجر به پیدایش دعوی مردد می‌شود. به‌علاوه، عدم ذکر کیفیات و ویژگی‌های متعلق دعوا به خصوص آن‌جا که متعلق دعوا امری منحصر به فرد مانند مال غیر منقول واقع در نشانی مشخص است، نوع دیگری از دعوی مردد را محقق می‌سازد. افزون بر این‌ها، طرح اسباب متعدد در عرض یکدیگر به نحوی که قاضی نتواند تشخیص دهد که دعوا بر کدام‌یک از این اسباب استوار است، زمینه را برای مردد شناختن دعوا فراهم می‌کند. سرانجام، اقامه دعوا علیه خوانندگان متعدد و ابراز تردید راجع به این که حق ادعایی دقیقاً بر عهده کدام‌یک از آن‌ها قرار دارد، مصداق دیگری از دعوی مردد را پیش خواهد کشید.

۲- رویه قضایی عمدتاً تمایل دارد با استناد به بند ۹ ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، دعوی مردد (به جز دعوی مردد به اعتبار خواننده) را با صدور قرار رد پاسخ دهد. با وجود این، خاستگاه فقهی این مقرر، اختلاف نظر فقها راجع به شنیدن یا نشنیدن دعوی غیرجزمی، اصل قابل‌استماع بودن دعاوی و تعیین تکلیف دادگاه در مواد ۵۱، ۵۳ و ۶۶ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، اقتضا می‌کند ارسال اخطار رفع نقص به عنوان نخستین داری دعوی مردد شناخته شود؛ با این حال، در صورتی که به تکلیف یادشده عمل نشود، اخذ توضیح از خواهان (موضوع ماده ۹۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی)، آخرین راهکار دادگاه جهت معین ساختن دعوا و خروج آن از حالت مردد خواهد بود. در رابطه با دعوی مردد به اعتبار تعارض دادخواست با اظهارات خواهان در جلسه دادرسی و همچنین خوانندگان مردد، به نظر می‌رسد با عنایت به دلایلی که در این نوشتار بیان شد، استماع

آن (بی آن که حتی ارسال اخطار رفع نقص و اخذ توضیح از خواهان انجام شود) به شرحی که از دادخواست پیداست، به صواب نزدیکتر خواهد بود.

۳- جهت روشن شدن مصادیق دعوی مردد و تبیین تکلیف دادگاه در مواجهه با آن، متن زیر جهت تصویب به قانون‌گذار پیشنهاد می‌شود:

ماده ۱- «در صورتی که خواسته، محدودده خواسته، متعلق خواسته یا سبب دعوا بین دو یا چند امر مردد باشد به نحوی که دادگاه در تشخیص منظور خواهان با ابهام روبه‌رو شود، به ترتیب زیر عمل می‌شود:

الف- اگر مردد بودن امور فوق ناشی از تعارض مندرجات دادخواست باشد، دفتر دادگاه مکلف است ابتدا با ارسال اخطار رفع نقص، خواهان را به معین ساختن دعوا رهنمون سازد. در صورتی که به این تکلیف عمل نشود، دادگاه وظیفه دارد با اخذ توضیح از خواهان، دعوا را از حالت مردد خارج کند؛

ب- اگر مردد بودن امور فوق ناشی از تعارض مندرجات دادخواست با اظهارات خواهان در جلسه دادرسی باشد، دعوا به همان کیفیتی که از دادخواست پیداست، رسیدگی خواهد شد.»

ماده ۲- «عدم رفع نقص در مهلت مقرر یا عدم ارائه توضیح مناسب از سوی خواهان، حسب مورد منجر به صدور قرار رد دادخواست از سوی دفتر یا قرار ابطال دادخواست از ناحیه دادگاه خواهد شد.»

ماده ۳- «در صورت عدم اجرای بند (الف) ماده (۱) و همچنین ماده (۲) و تجدید نظرخواهی از رأی، دادگاه تجدید نظر با ارسال اخطار رفع نقص، خواهان دعوی بدوی را به معین ساختن دعوا ملزم می‌کند و چنانچه خواهان دعوی بدوی را از حالت مردد خارج نسازد، رأی صادره نقض و قرار رد دعوی صادر می‌شود.»

فهرست منابع

الف. فارسی

- * افتخار جهرمی، گودرز و السان، مصطفی (۱۴۰۱)، آیین دادرسی مدنی، جلد سوم، چاپ دوم، تهران: میزان.
- * افشار قوچانی، زهره و حسینی، سید محمدباقر (۱۳۹۳)، «مطالعه تطبیقی مسئولیت مدنی سبب مجمل»، پژوهش‌های حقوق تطبیقی، دوره ۱۸، شماره ۱.
- * السان، مصطفی و نصیبه محمودی (۱۳۹۷)، «مطالعه تطبیقی اصل تغییرناپذیری دعوای حقوقی در حقوق ایران و امریکا»، مطالعات حقوق تطبیقی، دوره ۹، شماره ۲.
- * بهرامی، احسان (۱۴۰۰)، «مصادیق عدول از قواعد دادرسی در دعوای فروش ترکه با نگرش به رویه قضایی»، پژوهش‌های حقوقی، دوره ۲۰، شماره ۴۵.
- * بهرامی، احسان (۱۴۰۱)، «عدول از قاعده صلاحیت محلی و غیر قابل ابطال بودن حکم دادگاه در دعوای تقسیم ترکه»، پژوهش‌های حقوقی، دوره ۲۱، شماره ۴۹.
- * جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۷۸)، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، جلد پنجم، چاپ نخست، تهران: گنج دانش.
- * جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۴۰۱)، دائرة المعارف علوم اسلامی قضائی، جلد دوم، چاپ پنجم، تهران: گنج دانش.
- * جواهرکلام، محمدهادی و حدادی اردکانی، صمد (۱۴۰۲)، «معیارهای شناسایی تلف حکمی در حقوق اسلامی؛ با تحلیل ضابطه انتقال به ثالث با حسن نیت در رویه قضائی و طرح اصلاح قانون مدنی»، پژوهش‌نامه حقوق اسلامی، دوره ۲۴، شماره ۵۹.
- * خدابخشی، عبدالله (۱۳۹۹)، حقوق دعوای، جلد نخست، چاپ سوم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- * زارع، امیر (۱۳۹۸)، امکان‌سنجی ترمیم دادرسی مدنی و قلمرو آن در حقوق ایران، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران: دانشکده حقوق قضایی دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری.
- * شمس، عبدالله (۱۳۸۵)، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، جلد دوم، چاپ

دوازدهم، تهران: دراک.

* شمس، عبدالله (۱۳۸۵)، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، جلد نخست، چاپ چهاردهم، تهران: دراک.

* غمامی، مجید و محسنی، حسن (۱۳۹۶)، آیین دادرسی مدنی فراملی، چاپ چهارم، تهران: شرکت سهامی انتشار.

* فرحزادی، علی اکبر و میرنژاد بروجنی، رسول (۱۳۹۹)، «اصل قابل استماع بودن دعوای در فقه اسلامی و حقوق ایران»، دیدگاه‌های حقوقی قضایی، دوره ۲۵، شماره ۸۹.

* محسنی، حسن و حیدری، نرگس (۱۳۹۹)، «تغییر خواسته و لزوم اخذ توضیح درباره خواسته غیر منجز (نقد و بررسی دادنامه شماره ۹۳۰۹۹۷۰۹۰۷۰۰۰۵۴۱ مورخ ۱۳۹۳/۸/۲۸ شعبه ۱۰ دیوان عالی کشور)»، قضاوت، دوره ۲۰، شماره ۱۰۴.

* محسنی، حسن و ملک‌تبار فیروزجائی، هادی (۱۴۰۰)، «اشباه و نظایر ایرادات آیین دادرسی در فقه امامیه»، دانشنامه‌های حقوقی، دوره ۴، شماره ۱۱.

* محسنی، حسن و ملک‌تبار فیروزجائی، هادی (۱۴۰۰)، «نگاهی تطبیقی به مفهوم و مصداق ایرادات آیین دادرسی در حقوق ایران و فرانسه»، پژوهش‌نامه حقوق تطبیقی، دوره ۵، شماره ۷.

* مهاجری، علی (۱۳۹۷)، دوره جدید مبسوط در آیین دادرسی مدنی، جلد نخست، چاپ نخست، تهران: فکرسازان.

* مؤذنی، حمید و محمدرضا (۱۴۰۰)، «قابل استماع بودن دعوا با دادخواست غیر قطعی»، جستارهای فقهی و اصولی، دوره ۷، شماره ۲۳.

* نهرینی، فریدون (۱۳۹۸)، آیین دادرسی مدنی، جلد دوم، چاپ نخست، تهران: گنج دانش.

* هرمزی، خیرالله (۱۳۹۴)، «شرایط قابل استماع بودن دعوی در فقه (شرحی بر بند ۳ و ۵ الی ۱۱ ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی)»، پژوهش حقوق خصوصی، دوره ۱۳، شماره ۴.

* واحدی، قدرت‌الله (۱۳۹۴)، آیین دادرسی مدنی، جلد نخست، چاپ ششم، تهران: میزان.

* یوسفزاده، مرتضی (۱۳۹۱)، آیین دادرسی مدنی، چاپ دوم، تهران: شرکت سهامی انتشار.

ب. عربی

- * آشتیانی، میرزا محمدحسن (۱۴۰۴ ق)، کتاب القضاء، قم: دار الهجره.
- * تبریزی، میرزا جواد (بی تا)، أسس القضاء و الشهاده، قم: دفتر مولف.
- * حسن بن یوسف، حلی (علامه حلی) (۱۴۱۳ ق)، مختلف الشیعه فی أحكام الشریعه، جلد ششم، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- * موسوی خمینی، سید روح الله (۱۴۲۱ ق)، تحریر الوسیله، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- * سبزواری، سید عبدالاعلی (۱۳۸۸)، مهذب الأحكام فی بیان حلال و الحرام، جلد بیست و هفتم، قم: دار التفسیر.
- * طباطبایی یزدی، سید محمدکاظم (۱۳۷۸)، تکمله العروه الوثقی، جلد دوم، تهران: مطبعه الحیدری.
- * طباطبایی، محمد بن علی (بی تا)، المناهل، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث.
- * جبعی عاملی، زین الدین بن علی (شهید ثانی) (۱۴۱۲ ق). الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیة (المحشی - سلطان العلماء)، جلد نخست، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- * جبعی عاملی، زین الدین بن علی (شهید ثانی) (۱۴۲۳ ق)، مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام، جلد سیزدهم، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه.
- * عاملی، محمد بن مکی (شهید اول) (۱۴۱۷ ق). الدروس الشرعیة فی فقه الإمامیه، جلد دوم، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین.
- * قمی، میرزا ابوالقاسم (۱۴۲۸ ق)، رسائل، جلد دوم، قم: بوستان کتاب قم (دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه).
- * گلپایگانی، سید محمدرضا (۱۴۱۳ ق)، کتاب القضاء، جلد نخست، قم: دارالقرآن الکریم.

- * حلی، محمد بن حسن بن یوسف (فخر المحققین) (۱۳۸۷ق)، **إيضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد**، جلد چهارم، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- * مقدس اردبیلی، احمد بن محمد (بی تا)، **مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان**، جلد دوازدهم، قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
- * موسوی اردبیلی، عبدالکریم (۱۳۸۱)، **فقه القضاء**، جلد دوم، قم: مؤسسه النشر لجامعه المفید.
- * نجفی، شیخ محمدحسن (۱۳۶۲)، **جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام**، جلد چهارم، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- * نجم‌الدین، جعفر بن حسن (محقق حلی) (۱۴۰۸ ق)، **شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام**، جلد چهارم، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- * نراقی، احمد بن محمد مهدی (۱۴۱۵ ق)، **مستند الشیعه**، جلد هفدهم، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث.